

## تغییر در پویایی منطقه ایی و چگونگی تحقق منافع ملی کشور افغانستان بمثابه بار سنگین و باطلاق پرهزینه برای پاکستان تلاش تبدیل حاکمیت اسلام آباد بیک تنوکراسی اسلامی

نحوه رفتار میان شهروندان در موقعیت‌های بحرانی و منحصر بفرد  
چگونگی و مشخصه آسیب‌های وارد شده در سیاست‌گذاری‌ها  
موجودیت خطر نابودی محور جدید روابط با پاکستان  
نبود دادرسی عادلانه در ساختار قضایی

پویایی منطقه ایی به برنامه ریزی نه بمفهوم توسعه در سطح ملی که در برگیرنده برنامه‌های توسعه پنج ساله یا چند ساله برای تمام سرزمین و نه بمفهوم برنامه ریزی محلی که فقط بمسائل و پتانسیل‌های یک روستا یا بخش و یا شهرهای بزرگ و کوچک بدون توجه با سایر نواحی انجام می‌شود، بلکه این مفهوم که چگونه می‌توان برای یک منطقه که ممکن است شامل چند شهر بزرگ در یک محل یا چند ایالت برنامه ریزی داشت تا در سطح ملی و جهانی به برتری‌های نسبی مورد نظر متولیان و سیاستمداران آن منطقه نایل گردید و در این میان از توازن در پیشرفت و رشد آن منطقه بگونه همگون بهره مند شد. تنوری‌های توسعه منطقه ایی عمدتاً ریشه در سه شاخه علمی علوم منطقه ایی، اقتصادی و جغرافیا دارند. دیدگاه‌های پویایی و توسعه منطقوی و مدل‌های مطرح شده در این حوزه با اوایل سده ۲۰، بویژه از دهه ۱۹۶۰ و پس از آن که اکثریت کشورها به نوعی از برنامه ریزی منطقه ایی بمنظور دستیابی به توسعه متعادل، کاهش شکاف توسعه در سطح کشور، توسعه مناطق و محلات عقب مانده و کاهش اختلاف طبقات اجتماعی دست زده اند، باز می‌گردد. این برنامه عموماً فاقد ستراتیژی جامع و فاقد پیوند با برنامه‌های ملی بوده اند، بگونه ایی که در بسا موارد فرصت‌ها به تعیین مکان سرمایه گذاری در درون یک بخش پرداخته اند. نمونه اینگونه برنامه‌ها و سیاست‌ها را در تشویق و ترغیب صنایع با استقرار در نواحی فراتراز پایتخت یا مادر شهرها، مکان‌یابی مناسب برای مراکز، توزیع بهینه سهیلات اعتباری، گسترش شبکه راه‌ها در یک منطقه بمنظور توسعه زراعت جستجو نمود.

در مورد منافع ملی و چگونگی روند توسعه جامعه و رشد آگاهی جمعی آن، پرسش‌هایی بشرح ذیل مطرح می‌گردد:  
اصول جهت‌گیری مسأله فوق در عرصه بین‌المللی بر چه منوالی بوده و شیوه و روش بررسی شکل‌گیری و دستیابی به اهداف ستراتیژیک توسعه ملی بر چه بنیادی قرار دارد، همچنان بخاطر ما باشد که سنت‌های ملی، با وجود آنکه بگونه کلی، منعکس‌کننده واقعیت‌های معینی پنداشته می‌شوند، اما بدلایلی، اصلن قادر بر رهبری و هدایت جامعه در امر توسعه تمدنی نمی‌باشند، چه، هر دوره و هر عصر تمدنی، بنحوی از انحاء نیازمند ارائه پاسخ‌های مناسبی در قبال معضلات موجود در جامعه پنداشته شده که بر بنیاد آن نیاز بامنیت خودی، سبب ساز شکل‌گیری تفکر ملی شده و ظهور مفهوم "منافع ملی" را در دستور روز قرار می‌دهد. بر بنیاد اظهار نظرهای دست‌اندرکاران مسایل متذکره در فوق، اصلن منافع ملی بمثابه نیازهای عمده و درشت دولت و حاکمیت سیاسی پنداشته شده که عمدتاً توسط روابط و مناسبات اقتصادی و ژئوپولیتیکی، سنت‌های تاریخی و فرهنگی، نیازمندی تأمین امنیت، دفاع و محافظت از شهروندان کشور در قبال تهدیدهای خارجی و بی‌نظمی‌های داخلی، بحران‌های زیست‌محیطی و غیره تأمین می‌گردد. منافع ملی، بویژه در امتداد حل و فصل اوضاع متنازع بحرانی، در صدر اهمیت قرار می‌گیرد. اصطلاح "علاقه ملی" بمفهوم وسیع کلمه از ادبیات سیاسی غربی به علوم سیاسی کشور ما وارد شده است که در آن بمفهوم "علاقه دولتی" نیز پذیرفته شده است.

پذیرفته شده است. در این مورد، منافع ملی عمدتاً بمتابۀ منافع دولتی نیز تعبیر می‌گردد، زیرا از کشورهای غربی نه از نقطه نظر قومی، بلکه از نقطه نظر اجتماعی، بمتابۀ دولت‌های تک‌ملیتی یاددهانی بعمل می‌آید، از جهت دیگر، بمفهوم وسیعتر، اصل ملت نشاندهنده دوگانگی بین جامعه و دولت پنداشته می‌شود که بر بنیاد رویکرد اینچینی، منافع ملی بمتابۀ منافع کل جامعه تعریف می‌گردد که تضاد منافع دولت و جامعه مدنی را رفع می‌نماید. در تعریف منافع ملی، قبل از همه به مکتب "واقعگرایی سیاسی" که در آن عمدتاً منافع توسط شرایط منحصربفرد سیاست خارجی تعیین می‌گردد، الویت قایل می‌گردند. وضعیت متذکره، بویژه از دیدگاه عملکردهای دول کشورهای خارجی در میهن عزیز ما افغانستان به چه مفهوم و معنایی تلقی می‌گردد؟

با در نظر داشت موقعیت مهم جغرافیایی و موجودیت ذخایر طبیعی قابل توجه در کشور و تلاقی مسیرهای انتقالی، توجه و علاقمندی منحصربفرد برخی از دول، از جمله کشورهای مانند فدراسیون روسیه، ایالات متحده، چین، هند، ایران و پاکستان را بکشور عزیز ما جلب نموده است. درین مقطع پرسش‌هایی بشرح ذیل مطرح می‌گردد: منافع ملی دول کشورهای یادشده در میهن عزیز ما چیست و چگونگی دفاع از منافع یادشده بر چه معیاری استوار بوده و به چه دلیلی و چگونه از قوه بفعل مبدل می‌گردد؟ آیا کشورهای یادشده در امر دستیابی بمنافع ملی خویش در محدوده افغانستان موفق خواهند گردید؟

قابل یاددهانی پنداشته می‌شود که بمنظور بررسی جامع چگونگی وضعیت عمومی در کشور عزیز ما افغانستان و موشگافی دقیق حالت و وضعیت تقابل منافع، لازمی بنظر می‌رسد تا برخی از جنبه‌های نظری تعارض در این مورد توضیح داده شود. بر بنیاد نوع شناسی متداول، اصل درگیری‌ها در محدوده میهن عزیز ما افغانستان بگونه چند بُعدی و از جمله درگیری‌های طولانی مدت منطقوی پنداشته شده و در عین زمان، منازعه یادشده در کشور ما، دارای ویژگی‌های منحصربفردی بوده که می‌توان از جمله، یکی از مشخصه‌های وضعیت یادشده در کشور عزیز ما را فراتر رفتن درگیری‌های یادشده از حدود و ثغور منطقوی و مبدل گردیدن آن به معضل بین‌المللی و جنبه جهانی بخویش اختیار نمودن آن، عمدتاً بدلیل نبود حاکمیت سیاسی مستحکم و متمرکز قوی افغانی که قادر به مدیریت درگیری‌ها بوده و یا کم‌از کم، مرزهای جغرافیایی کشور را تعریف نماید، محسوب نمود. در زمینه و متن یادشده، از نقش و تأثیرگذاری قابل توجه برخی از دول کشورهای خارجی، از جمله ایالات متحده در حل و فصل قضایای کنونی کشور عزیز ما افغانستان، نباید چشم پوشی بعمل می‌آمد. بر بنیاد اظهار نظرهای دست‌اندرکاران مسایل مربوط، آنهم بر بنیاد ستراتیژی نظامی ملی ایالات متحده، اداره و اشنگتن هنوز هم بدون در نظر داشت شرایط واقعی و عینی جهان چند قطبی و بدون توجه به محدودیت‌های کنونی جهان ما، بمنظور حفظ رهبری جهانی ایالات متحده تلاش بعمل می‌آورد. بنابراین، چگونگی استفاده و بهره‌گیری گسترده از منابع خودی و اعمال قدرت در کلیه عرصه‌های موجود دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی با همکاری نزدیک با همپیمانان و شرکا، عملن امکان پذیر پنداشته می‌شود. با وجود اینهمه و با تغییر شرایط و دگرگونی اوضاع، ایالات متحده هنوز هم بمتابۀ عمده‌ترین بازیگر خارجی در قضایای مربوط بکشور عزیز ما پنداشته می‌شود. بر بنیاد ستراتیژی امنیت ملی ایالات متحده، کشور عزیز ما افغانستان و پاکستان، هر دو، بویژه در امر مقابله با افراط‌گرایی و جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به پایگاهی برای انجام فعالیت‌ها و اجرای عملکردهای تروریستی، مورد توجه قرار داده می‌شوند.

بمنظور تحقق و دستیابی با اهداف یادشده، ستراتیژی مطرح شده آن کشور در مورد افغانستان، بمفهوم وسیع کلمه در برگیرنده پیشنهادهای از قبیل استفاده و بکارگیری نیروهای امنیتی ملی کشور ما در امر مقابله با افراط‌گرایی و مبارزه با عوامل "القاعده" و در عین زمان، حمایت و پشتیبانی از نهادهای مدنی در کشور ما می‌باشد. بمنظور دستیابی به مأمول فوق، دولت ایالات متحده، طرح و تدوین توافقنامه همکاری‌های ستراتیژیک با جانب افغانی را در سال ۱۳۹۶ خورشیدی رویدست گرفت که بر بنیاد آن، مقررات و ضوابط عقد توافقنامه امنیتی میان ایالات متحده و افغانستان را فراهم نمود.

در سند یادشده، بگونه قانونی، از صلاحیت ایالات متحده بمنظور تمدید حضور و حفظ حدودن ۱۵ هزار تن از نظامیان آن کشور در اراضی متعلق به افغانستان، تذکر بعمل آمده بود. هدف رسمی و عمده نیروهای باقیمانده در کشور ما را اجرای مأموریت‌های آموزشی و تعلیم و تربیه نیروهای امنیت ملی افغانستان، بویژه در زمینه مقابله مؤثر با تروریزم تشکیل می‌داد که مطابق نظر کارشناسان، چنین شبکه‌ای متشکل از ۹ پایگاه نظامی بزرگ ایالات متحده و شرکایش می‌شد که با استفاده از آنها می‌توانستند تا پرتامی منطقه آسیایی یادشده، نظارت‌شان را تأمین نموده و اندکترین و محدودترین تحرکات طرف مقابل را مورد دید‌شان قرار دهند.

برداشت و تعریف اینچینی از اهداف ایالات متحده، نشان‌دهنده مفهومی رهبری سیاسی ایالات متحده پنداشته می‌شد که گروه‌های حاکم سیاسی، اصل ستراتیژی امنیت ملی را بمثابة دکترین توسعه اراده و پخش و گسترش ایدئولوژی سیاسی تعریف نمودند. همچنان در عین حال، در اسناد منتشر شده، اهداف واقعی بگونه کلی بیان شده و مواضع سیاسی مطرح در آن مشخص گردیده بود که با جهت‌گیری‌های سیاسی دولت در عرصه بین‌المللی اصلن همخوانی نداشت. بسخن دیگر، عملکردهای ایالات متحده در کشور عزیزما، بیشتر بمفهوم مبارزه با تروریسم بخورد دیگران داده شد، اما تلاش وسیعی بمنظور ایجاد و پایه‌گذاری پایگاه‌های نظامی در کشورما و از طریق آن دسترسی و نظارت به چگونگی تحرکات در روسیه، چین و ایران کامکان نظارت بر مسیرهای انتقال منابع انرژی خاورمیانه را تحت نظارت خویش قرار داده بودند، متمرکز گردیده بود.

چه، با در نظر داشت موقعیت جغرافیایی کشور عزیزما، ایالات متحده بگونه راحت و بدون دردسری می‌توانست فشار نظامی مورد نظرش را بر تمامی کشورهای بزرگ اوراسیا اعمال نماید. همچنان، در صدد کاهش اثرگذاری روسیه و چین در آسیای مرکزی شد. اما، هدفهای اعلام شده در مجموعه ستراتیژی حضور نظامیان پنتاگون در کشور عزیزما، بویژه در امتداد سال‌های پسین، بگونه قابل توجهی کم‌رنگ گردیده بود. مسأله فوق بوضاحت کامل بازگویی این واقعیت بود که رهبران "القاعده" نابود گردیده و واقعیت وجودی گروه‌بندی یادشده بمثابة "پوششی" برای گروه‌های پراکنده تروریست‌های بین‌المللی مبدل گردیده بود. اما تذکر این مسأله شایان توجه پنداشته می‌شود که در کنار سایر مسایل موجود، بویژه درباره نوع موضع‌گیری و چگونگی کنش‌ها و واکنش‌های دول کشورهای همجوار افغانستان قبل از همه درباره موضع‌گیری‌های دوپهلوی و چندپهلوی دارالحکومه اسلام آباد در قبال اوضاع دیروز و امروز میهن عزیزما، تعداد بیشماری از کارشناسان امور منطقوی، جمهوری اسلامی پاکستان را بویژه از رهگذر ستراتیژی رسمی و اشنگتن در افغانستان، مورد انتقاد قرار می‌دهند، چه، بر بنیاد اقدام اینچینی، پاکستان از یک شریک در امر مبارزه ضد تروریستی، خود بمثابة یک هدف تبدیل شده است. با اینحال پاکستان، همچنان در مجموع فرآیند آشتی ملی کشورما بمثابة بازیگر اصلی بشمار می‌آید. بخاطر ما باشد کاصول تقویت روابط و مناسبات برادرانه میان کشورهای مسلمان که بر بنیاد اتحاد اسلامی استوار می‌باشد، از جمله اولویت‌های سیاست خارجی پاکستان محسوب می‌گردد. با اینهمه، علیرغم اولویت‌های یادشده، در مجموع سیاست خارجی پاکستان، نوع و چگونگی روابط آنکشور با افغانستان، عمدتاً از مشکل و معضل تاریخی "خط دیورند" و چگونگی همکاری‌های طولانی مدت پاکستان با "طالبان" ها در کشور عزیزما ناشی می‌گردد. در مورد محتوای این همکاری در گذشته‌ها می‌توان از طریق نظرات رسمی مشاوران دولت پاکستان در زمینه امنیت ملی و روابط بین‌المللی آنکشور قضاوت کرد، نامبرده اظهار نمود که: "نباید تأثیرگذاری پاکستان بر طالبان در افغانستان را بگونه اغراق آمیز پنداشت، تماس‌های موجود باین مفهوم تلقی نمی‌گردد که ما قادر بحاضر نمودن آنها به میز مذاکرات صلح می‌باشیم." برخی از سیاستمداران کشور، بیانیه‌ها و اظهار نظرهای اینچینی را بمثابة نتیجه مبارزات و بگو مگوهای دوامدار و همیشگی میان نظامیان پاکستانی و نخبگان سیاسی تعبیر نمودند. رهبری نظامی در پاکستان ترجیح می‌دهد در سایه باقی مانده و از ابزارهای تأثیرگذاری بر مقامات غیر نظامی فقط در مسایل اصولی، از جمله در امر روابط با ایالات متحده، سیاست‌های افغانی و اقدامات ضد تروریستی استفاده نماید. با وجود اینهمه، سیاستمداران هر دو کشور درک می‌نمایند که سرزمین‌های متعلق با افغانستان و پاکستان، بنحوی از انحاء و بشکلی از اشکال، فضای ستراتیژیکی را در منطقه شکل بخشیده که امنیت و چگونگی آینده آنها بگونه‌ای بهم پیوسته بوده و علیرغم همه موارد موجود، همکاری‌های اقتصادی یکی از جمله عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری روابط و مناسبات مفید و ثمر بخش بر بنیاد حسن همجواری بین دو کشور و شهروندان هر دو طرف "خط دیورند" خواهد بود. اگر قبلاً پاکستان بمثابة هم‌پیمان فعال ایالات متحده در امر مبارزه با "طالبان" ها و "القاعده" بود، در شرایط و وضعیت کنونی، اقدامات و نوع عملکردهای امریکایی‌ها در پاکستان بشدت نامحبوب می‌باشد. قبایل موجود در دو طرف "خط دیورند"، جایی که عملیات ضد تروریستی انجام می‌گردید، قبلاً تلفات هنگفت جانی و مالی را متحمل شده‌اند، بسیاری از آنها در نتیجه حملات هوآپیما‌های بدون سرنشین امریکایی که از قلمرو افغانستان صورت می‌گرفت، جان باخته، خانه و کاشانه‌شان با خاک یکسان گردیده و بمناطق دیگر آواره شدند. اگر پاکستان اتحاد ناخواسته اش با ایالات متحده را تحمل می‌نمود، اما در عین زمان رابطه اش با پکن که از دهه ۶۰ سده ۲۰ بر بنیاد مبارزه مشترک علیه هند ایجاد شده، هیچگاهی تضعیف نگردیده است. علاوه بر همکاری‌های اقتصادی و نظامی چین و پاکستان، رویکردهای آنها در فعالیتهای سیاست خارجی نیز از شباهت‌هایی برخوردار می‌باشد. یکشنبه ۱۱ ماه جوزای سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با اول ماه جون سال ۲۰۲۵ ترسایبی